

یادداشت

ماهنامه سوسیالیزم و انقلاب در شرایطی کار خود را آغاز می‌کند که حرکت انقلابی ضد سرمایه‌داری توده‌های زحمتکش و ستمدیده ایران مسدود شده است.

به شکرانه رژیم ملایان، استثمار و استبداد طبقات دارا، با شدتی نه کمتر از گذشته، بازگشت می‌کند و سرمایه‌داری جهانی، تناسب قوا را در منطقه، هر چه بیشتر، به سود ارتجاع تغییر می‌دهد. نهادهای خودسازماندهی پیکار توده‌ها یکسره از میان رفته‌اند و پیشگام انقلابی متلاشی شده است. به بهای از کف رفتن تمامی دست‌آورد های یک دوره کامل تاریخی از مبارزات انقلابی، آنچه حاصل شده همانا استقرار یک ضد انقلاب انگل‌واره قرون وسطایی است که کل حیات اجتماعی را به مخاطره افکنده است. از آخرین تحولات تراژدی کمیک این سیر قهرایی همین بس که نشانه‌های آشکار شکست، اینک، توجیه‌گر دلبستگی قطعی بخش اعظمی از نیروهای مدعی پیشرفت و انقلاب – یعنی، روشنفکران خرده بورژوازی مدعی مارکسیزم و لنینیسم – به بدیل‌های رنگارنگ بورژوازی لیبرالی – یعنی، عاملین و مسببین اصلی شکست – شده است. تنها اثر حیات سیاسی در میان این روان مردگان باقیمانده از "انقلاب شکوهمند" شان، رقابت سرسختانه آنان در فروش انواع گوناگون رژیم‌های "دموکراتیک"ی است که در بازار حراج ورشکستگان به تقصیر عرضه می‌گردند. از مریدان جدید دموکراسی تظلم طلبان "سرخ‌علوی" تا دموکراسی بی‌رنگ ولی هزار چهره سیاه‌امینی، اما، همگی یک وجه مشترک دارند: "انقلاب از پای درآمده است. به رژیم معتدل (!) بورژوازی رضایت دهیم."

خیر!

اولاً، این شکست به یک باره پدیدار نشد. تاریخچه انقلاب ایران، تاریخچه شکست آن است. ضد انقلاب حاکم امروزی همان رهبری دیروزی انقلاب است. همان مناسبات، جریانات، توهامات و تصوراتی که رهبری خمینی را بر حرکت انقلابی توده‌ها تحمیل کرد، سیر شکست قطعی انقلاب را نیز تضمین ساخت. و همان روشنفکران قهرمان خرده بورژوازی ما که هرگز از قید اینان رها نشده‌اند – و نخواهند شد –

اینک، در مقام مبلغ و مروج تفاله‌های تاریخی بورژوازی مفلوک ایران، سرگرم دموکراتیک جلوه دادن کالای متعفن امینی‌ها، بختیارها، بنی‌صدرها، بازرگان‌ها، مدنی‌ها، ... هستند. اگر قرار است، بخاطر خمینی، به این گونه رسوبات جامعه پوسیده رضایت داد، حتم بدانید که اشرف پهلوی گوی سبقت را خواهد ربود.

ثانیاً، در این شکست، این انقلاب نبود که از پای درآمد. آنچه واقعا "رسوا شد، طیف رنگارنگ بورژوازی به اصطلاح "ملی" و به اصطلاح "لیبرال" ایران بود – و یاران همسفر خرده بورژوازی آنان. و این، جنبه مثبت شکست انقلاب ۱۳۵۷ است. رهایی پیشگام انقلابی پرولتری از قید توهامات خرده بورژوازی نه مرهون پیروزی قیام خودانگیخته بهمن، که حاصل این سلسله شکست‌ها می‌توانست باشد. در طی این انقلاب دشمنی بوجود آمده است که تنها از طریق مبارزه با آن می‌توان حزب سرنگون کننده واقعی را به بلوغ حقیقی رسانید. انقلاب، در سنگلاخ رضایت دادن به چیزی کمتر از انقلاب اجتماعی، به ناگهان با باطلاق ضد انقلاب ملایان مواجه گشت. اما، در عین حال ضرورت، و در نتیجه، قطعیت خود را به اثبات رسانیده است. انقلاب به شکست انجامیده است. اما، اینک، دوره مبارزه

اساسی در راه صف بندی نوین سوسیالیزم انقلابی و شکل گیری بدیل تاریخی پرولتاریای ایران فرا رسیده است. جنبش شورایی زحمتکشان منهدم گشته است. اما، مبارزه پیشگام انقلابی در کمیته‌های عمل کارگری که اعتصاب عمومی سیاسی و ایجاد بدیل انقلابی کارگری را تدارک می‌بینند، جنبش حقیقی شوراهای مستقل و آزاد کارگری و دهقانی دوره آتی را نوید می‌دهد. سازمانهای مدعی نمایندگی زحمتکشان متلاشی شده‌اند، اما، در عین حال، شرایط برای برش قطعی سوسیالیزم انقلابی از دموکراسی خرده بورژوازی، هرگز از دوره کنونی آماده‌تر نبوده است.

سوسیالیزم و انقلاب اثبات این نکات را وظیفه خود قرار

می‌دهد.

هیأت تحریریه – آبان ۱۳۶۱

سوهین سالروز: اکنون چه؟

پیشنهادی برای بحث

۱

جنبش انقلابی توده‌های زحمتکش و ستمدیده ایران که در سالهای ۵۷ - ۵۵ جهت سرنگونی استبداد پهلوی قوام گرفت، اینک دل مرده و سرافکننده فروکش میکند. ضد انقلاب "اسلامی" که بخاطر فقدان تاریخی رهبری انقلابی در ایران - در یوزگی جبهه ملی و خیانت پیشگی حزب توده - از یک طرف و هراس اردوگاه بورژوازی امپریالیستی از دینامیزم ضد سرمایه‌داری جنبش توده‌ای از طرف دیگر، در مقام رهبری جنبش قرار داده شد، با سلب تدریجی حاکمیت سیاسی از مردم، پایمال ساختن کلیه حقوق دموکراتیک و ایجاد ابزار سرکوب وحشیانه، شکستی تاریخی و سخت بر آن تحمیل ساخته است. هر آنچه توده‌ها از انقلاب مشروطیت تا کنون به دست آورده بودند، نابود گشته است. حتی دست آوردهایی که استبداد پهلوی قادر به نابودیشان نبود، به دست رژیم ولایت فقیه منهدم شده‌اند. جامعه‌ای که ۷۰ سال پیش شیخ فضل‌الله نوری‌ها را به دار آویخت، امروزه به دست کاریکاتوره‌های "مشروعیه خواهان" به قرون وسطی سوق داده می‌شود. دستگاه انگل واره روحانیت شیعه انتقام جویی صد ساله خود را از نیروهای ترقیخواه کامل می‌کند. آنچه پیشرفت می‌کند دستگاه عریض و طویل باجگیری و انگل پروری است که به سرعت کل حیات اجتماعی را به مخاطره می‌افکند.

از عمق این شکست همانا بس که حتی فرماندهان و سرداران ارتش شکست خورده هنوز پی نبرده‌اند چه بر سرشان آمده است. بارگاه خلافت امام به اتکاء و قیحانه‌ترین شیوه‌های ترور و باج‌گیری قرون وسطایی قدرت اقتصادی و سیاسی را قبضه کرده است و کسانی که خود را رهبران نیروهای مترقی قلمداد می‌کردند، یا کماکان به کاسه‌لیسی مشغولند و یا انگشت به دهان نظاره‌گر صحنه‌اند و چشم براه مقاومت‌های خود بخودی. بنابراین، تعداد زیاد ناباوران اثباتی برای رد واقعیت شکست نیست. این خود یکی از جوانب این شکست است. بویژه آنکه این توهم هر روزه توسط خود سرکوبگران تغذیه می‌گردد و کاسه لیسان ضدانقلاب نشخوارش می‌کنند: "انقلاب ادامه دارد!" برای رژیم ضد انقلابی که تنها منطق تاریخی‌اش سرکوب و ترور وحشیانه است، البته "انقلاب ادامه‌دارد." برای توجیه ادامه و حشیگری ناچارند که چنین وانمود کنند و برای باجگیری باید که به حشیگری ادامه دهند. در دنیای وارونه "فقیه ولی امر" انقلاب همانا ضد انقلاب است. ضد انقلاب در همه سطوح اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، اداری، ارضی... ادامه دارد. هنوز تا "ظهور مهدی" بسیار مانده است. هنوز تا سقوط کامل به دوران بربریت فاصله زیاد است.

کاسه‌لیسان بارگاه خلافت که در این تداوم ضدانقلابی به هر گونه پستی و ذلتی تن داده‌اند تا از خوان نعمت مفتخواران "راه رشد غیر سرمایه‌داری" خرده نانی کسب کنند، هر چه می‌خواهند فریاد بزنند که "انقلاب ادامه دارد!" با این کار، دیروز زندگی می‌گرفتند، امروزه حکم قتلشان صادر شده است. باجگیران گرسنه ولایت فقیه امروزه خرده‌نان نیز نخواهند داد، و بیچاره کاسه لیسان نوجوانی که تازه به فکر

"فدایی" امام و "پیکار" گر راه او شدن افتاده‌اند. آنها فقط جام زهرش را خواهند چشید. ضد انقلاب قدرت را تسخیر کرده است و شیره اجتماع را هر چه حریصانه‌تر می‌بلعد - شیرهای که هر روز بیشتر به نقصان می‌رود. کاسه لیسهای مستحق‌تر نیز فراوانند که "انقلاب" را با پستی و ذلتی با مراتب بیشتر ادامه خواهند داد.

"روشنفکران" رادیکال و قهرمان ما نیز که در طیفی رنگارنگ از بی فرهنگی خرده بورژوازی در دهها سازمان و حزب "انقلابی" "مجاهد" و "فدایی" و... در لباس "چشم و چراغ" توده‌ها، خود در فراهم ساختن زمینه‌های این شکست مقصر بوده‌اند، البته "سرخساخته" مقاومت خواهند کرد. نه در برابر ضد انقلاب، بلکه در برابر واقعیات. این سرداران انقلاب ماهیاست که در طی کنفرانسها، کنگره‌ها و مجامع متعدد خود، در خفاء و در پشت درهای بسته، تلاش قهرمانانای جهت توضیح شرایط کنونی مبذول داشته‌اند. همگی در یک مطلب متفق‌القولند "کدام شکست؟ مقاومت ادامه دارد!" و به صفوف ناباور موعظه می‌کنند که اعتراف به شکست "انفعال" می‌آورد. اما واقعیت چیز دیگری است. اعتراف به شکست توضیح نقش مقصرین را نیز می‌طلبد: چرا جنبش ب آن عضویت که صفحه‌ای جدید در تاریخ جهانی مبارزات انقلابی توده‌ها گشود، به چنین شکست دردناکی مبتلا شد؟ روشنفکران دانشمند ما که از "اسلام راستین" تا "مارکسیزم انتقادی"، از "خط یک" تا "خط پنجاه (و خطوط بی شمار کمربندی!)، از "کمونیسم اروپایی" تا "کمونیسم چینی"، از تجربیات جنبش کارگری در تیماکوتونا تجربیات جنبش دهقانی در فرقیستان، و خلاصه از همه چیز در عالم کائنات اطلاع داشتند و به توده انقلابی فضل فروشی‌ها کردند، پس چرا نتوانستند ماهیت آشکار این ضد انقلاب بسیار خاکی را درک کنند؟ کارنامه این قهرمانان در پیش‌گیری از این شکست کجاست؟

چه پاسخی از این اندیشمندانتر که اصل شکست را منکر شوند!؟

اما مظاهر شکست جنبش آشکارند. این جنبش حرکتی بود توده‌ای در صحنه مبارزات سیاسی و با روشی انقلابی - جنبشی که خواهان در هم شکستن قدرت دولتی استبداد، در دست گرفتن سرنوشت سیاسی جامعه و بنا نهادن نظامی نو، عاری از ظلم و استثمار بود. امروزه آنچه از آن حرکت باقی مانده نه توده‌ای است و نه سیاسی و روش آن نیز نه تنها انقلابی نیست که گویای استیصال و یاس است. آنچه در ضمن این حرکت به دست آمده بود از میان رفته است و روحیه غالب در میان توده‌ها پشیمانی از حرکت و نومی‌دی از آینده است. حرکت انقلابی سیاسی توده‌ای، بدون آنکه به حتی یکی از خواسته‌های خود نایل آید، سرکوب گشته است. توده‌هایی که برای در دست گرفتن سرنوشت اجتماعی خویش پا به صحنه مبارزات سیاسی انقلابی نهادند، اکنون حتی در چار دیواری خانه خود نیز حاکم نیستند.

oooooooo

دلیرانه - انجام می‌پذیرد، نه دلیلی بر ادامه داشتن جنبش است و نه دلیلی بر مبارز شدن دموکراتیزم خرده بورژوازی. حتی نشانه درس گرفتن قهرمانان ما از گذشته سازشکاران نیز نیست. مقاومت آنجا مرحله‌ای از جنبش است که حرکتی توده‌ای باشد. تروریسم بی هدف و انتقام جویانه "روشنفکران" خرده بورژوا نه تنها کمکی به سازماندهی مقاومت توده‌ای نکرده است، بلکه شکست جنبش را کامل ساخته است. ترور، به منزله نوعی تاکتیک مبارزه در شرایطی خاص و در مراحل خاص، جهت پیروزی استراتژی کلی نه تنها لازم بلکه حیاتی خواهد بود. اما در شرایطی که نه استراتژی روشنی وجود دارد و نه رهبری متشکل و مجربی و نه حتی ارتشی که بتواند این استراتژی را تحقق بخشد، تروریسم تبدیل به شکل مستقلی از مبارزه می‌شود که فقدان استراتژی مبارزه را می‌پوشاند.

پس از فقط چند ماه، به نتایج تروریسم قهرمانانه روشنفکران خرده بورژوا نگاه کنید. هسته‌های پیشگام متلاشی شده‌اند، نیروهای مبارز به جای سازماندهی تدریجی مقاومت توده‌ای، چشم براه نتایج این قهرمانی‌ها به بی عملی کشیده شده‌اند؛ و توده‌ها بجای تجدید قوا، سرخوردگی و دلسردی خود را با عملیات قهرمانان تسکین داده‌اند. و امروز که بیهوده بودن این شیوه تجربه شده، یاس و نومیدی، شدیدتر از قبل، همه جا گیر شده است. قهرمانان ما ادعا می‌کنند که هدفشان "برانگیختن" توده‌ها به مبارزه بوده است. اما عملشان جامعه را در انتظار "ناجیان" فرو برده است. بسیاری کسانی که در انتظار قدم رنجه فرمودن سپهبدان شاهنشاهی، سیاستمداران شاهنشاهی و حتی ملایان شاهنشاهی روزشماری می‌کنند. و بسیاری قهرمانانی که اینک چنین بدیلی را خوشایند نیز می‌دانند.

oooooooooooo

روشنفکران رادیکال ما در توجیه "مقاومت" های این چنانی قلم فرسایی‌ها کرده‌اند، اما نباید فراموش کرد که آنها به حسابگری‌های خرده‌بورژوازی بیشتر واردند تا به شیوه‌های "برانگیختن" توده‌ها. آنها تصور می‌کنند که با دادن هزاران کشته "قصاص" میانجی‌گری‌های خود میان انقلاب و ضد انقلاب را پس داده‌اند و کافیتست که صبر کنند تا پس از سقوط رژیم در قدرت بعدی سهیم شوند. "فاز نظامی" مقاومت قهرمانان ما به اهداف واقعی خود رسیده است. اینک "فاز سیاسی" آن آغاز شده است. سالی که نکوست از بهارش پیداست! مرحله نظامی "مقاومت" توده‌ها را به دلسردی و پراکندگی هر چه بیشتر کشانده است. و مرحله سیاسی آن نیز احتمالاً هنگامی به نتیجه خواهد رسید که دستی از غیب آنان را برای آرام ساختن توده‌ها - چنانچه دوباره سربلند کنند - به مقام فرماندهی فرا خواند.

بنابراین، جنب و جوش در میان حسابگران ما هر ما در این مرحله، کمتر نیست. خوش اقبال ترینشان به نقد در کابینه "شورای مقاومت" مشغول فعالیتند. مقاومت "ملی" را سازمان داده‌اند و سرگرم مذاکرات بین‌المللی برای یافتن متفقین نیرومند از میان اشمیت‌ها و میتران‌ها برای حکومت خویشند. و آنها که از این قهرمانان پرمایه عقب افتاده‌اند، سرگرم بهانه‌تراشی برای توجیه تزلزل قبلی هستند: اگر بنی صدر نباشد ما هم موافقیم! اگر حکومت دموکراتیک باشد ما هم حاضریم! اگر... دیگران هم سخت در تلاشند تا دست کم در میان قهرمانان دست دوم "شورا" ها و "اتحاد" های دیگری دست و پا کنند (شوخی نیست، مساله بر سر سهم در "حکومت" آینده است!) - و همچون

این که روشنفکران قهرمان ما قادر به درک واقعیات نیستند، نمود نشانه‌ای از دلایل شکست جنبش است. تنها بر اساس درک حقایق این شکست است که می‌توان چشم انداز آینده را ترسیم کرد. پذیرفتن واقعیات و درس گرفتن از آن بهانه‌ای برای "انفعال" نیست. عملیات بی‌فایده‌ای که قهرمانان ما به دنبال "سرخستی" در برابر این واقعیات انجام داده‌اند، خود بهترین مجوز بی عملی است. رادیکال‌ترین این قهرمانان هرگز نتوانستند از محدوده دموکراسی خرده بورژوازی قدمی فراتر نهند. آنها، در دورانی که جنبش به حرکت انقلابی خود ادامه می‌داد، در نقش دلال‌های روحانیت "مترقی"، "مبارز"، "ضد امپریالیست" و... (که همگی به پوششی برای ضد انقلاب آخوندی بدل گشت) هر آنچه در توان داشتند صرف تحمیل خواسته‌های جزئی و تنگ نظری لایه‌های میانی و محافظه‌کار بر جنبش نمودند. و امروزه که ضد انقلاب ارکان قدرت خود را بر تن بی جان جنبش فرو نشانده است، می‌خواهند با جانفشانی قهرمانانه روح مستاصل خود را جانشین جنبش سازند. در آن زمان، حملات ارتجاع ضعیف به ابتدایی‌ترین حقوق سیاسی و انسانی مردم بی‌پاسخ گذاشته می‌شد، و روحیه مبارزه‌جویی توده‌ها با شعار "اتحاد، اتحاد، رمز پیروزی انقلاب" منکوب می‌گشت. اما امروزه، از قیام مسلحانه، آن هم فوری و خود انگیخته، کمتر را رضایت نمی‌دهند.

این جز فریبکاری خرده بورژواهای رنگ و رو باخته چیزی نیست. دادن فرمان قیام مسلحانه از یک طرف و بستن چمدان‌های نرار از طرف دیگر همانا قهرمانی این گونه "روشنفکران" است. فرماندهانی که برای یاد دادن نحوه راه رفتن نیز دستورالعمل صادر می‌کردند، اینک امر مقاومت و قیام مسلحانه را به عهده جنبش خود بخودی گذاشته‌اند! آخر اینها در عقد وصلت "امام" و "امت" سرمایه‌ها خورج کرده‌اند. و اینک که در برابر انظار بحت زده توده‌هایی که توسط خود آنان خلع سلاح شده‌اند به ضرب گلوله دژخیمان ضد انقلاب از صحنه بیرون رانده می‌شوند، اگر با فریاد "مقاومت" و "قیام" دل خود را خنک نسازند، چه کنند؟ از درون سنگرهای ساخته نشده و جوخه‌های تشکیل نیافته شعار می‌دهند "انقلاب شعله می‌کشد!". "مقاومت کنید" اما فقط سرکوب ادامه می‌یابد - و فرار. همین واقعیت که سرداران ما حتی "رهنمود" دادن به توده‌ها را فراموش کرده‌اند، نشان می‌دهد که خود به این شعارها باور ندارند. نقش آنها فقط دلداری خود قهرمانان است. می‌گویند: به قهرمانی ما و از خودگذشتگی ما نگاه کنید، تعداد کشته شدگان ما را ببینید، جنبش ادامه دارد، مقاومت می‌کند، مقاومت مرحله‌ای از جنبش است. و اگر به ادبیاتشان نگاه کنید اعلام آمار و ارقام کشته‌شدگان جایگزین تبلیغ و ترویج و تهییج گشته است. رادیکالیزم خرده بورژوازی هنوز هم مرده خوری را وسیله عمده کسب و کار می‌داند. اما ضد انقلاب کور و ددمنشی که به جوانان ۱۳ ساله نیز رحم نمی‌کند، این گونه معیارها را به زباله دان ریخته است. قربانی شدن هزاران مبارز، بدون حتی یک نبرد اساسی، "مقاومت" نامیده نمی‌شود - این نتیجه فلاکت بار تلاشی ارتش شکست خورده‌ای است که فرماندهانش حتی لیاقت سازماندهی یک عقب‌نشینی منظم را نیز ندارند.

و کسانی که دل به نتایج این گونه "مقاومت" ها بسته‌اند، خود اسباب شکست جنبشند. مقاومتی که جدا از توده‌ها - هر چند که

خرده بورژواهای کاسباری که درکشان از "رقابت آزاد" همانا بهتر جلوه دادن متاع خود از طریق به گند کشیدن کالای دیگران است، "استراتژی" خود را به تخریب استراتژی دیگران تخصیص داده‌اند. پس جنبش توده‌ای چه میشود؟ هر وقت قهرمانان ما اوضاع را مناسب تشخیص دهند و اراده کنند، البته بلند خواهد شد!

۴

اما "روشنفکران" خرده بورژوا، در موقعیت دلال میان کار و سرمایه، هرگز به واقعیات مبارزه طبقاتی پی نمی‌برند. آنها نمی‌توانند درک کنند که شکست جنبش توده‌ای چه تاثیری در جدال میان تنها بدیل‌های موجود یعنی سرمایه‌داری و سوسیالیسم داشته است. آنها نمی‌بینند که استیلای رژیم تروریستی قرون وسطایی ملایان ("ضد سرمایه‌دار"، "ضد امپریالیست"، "ضد فئودال"، "ضد زن، ضد روشنفکر... و بطور خلاصه ضد بشر و موافق انگل)، در شرایط شکست و فروکش جنبش توده‌ای، در عین حال به معنای تقویت اساسی "اپوزیسیون" بورژوازی امپریالیستی است. دیکتاتوری ولایت فقیه توده‌ها را از صحنه سیاست بیرون رانده است و قدرت دولتی را بطور کامل تصرف کرده است. اما با این کار نقش تاریخی خود را نیز به پایان رسانیده است. پیروزی ضد انقلاب آخوندی تضاد کار و سرمایه را به نفع سرمایه حل کرده است. بنابراین پیروزی او مرگش را نیز نشانه میزند. اکنون که جنبش انقلابی توده‌ها سرکوب گشته است، ضد انقلاب اسلامی می‌باید به حوزه‌های انگل پرور خود رجعت کند. اکنون نوبت ضد انقلاب سرمایه‌داری فرا رسیده است.

حسابگران ماهر خرده بورژوا که با میانجی‌گری میان انقلاب و ضد انقلاب آخوندی نقشه تشکیل حکومت خویش را در سر می‌پروراندند، در واقع خود را در موقعیتی می‌یابند که می‌باید به مقام دلالی میان ضد انقلاب ملایان و ضد انقلاب سرمایه‌داران رضایت دهند. بورژوازی، خواهان اوضاعی است که در آن توده‌ها نقش مستقلی ایفاء نکنند و تسلیم راه حل‌های از بالا بشوند. "مقاومت" از بالا، تروریسم جدا از توده، به ایجاد این شرایط یاری رسانده است. حسابگران قهرمان نمی‌فهمند که ضد انقلاب بورژوازی بهتر از هر گونه ترکیب و اتحادی از روشنفکران رادیکال قادر به استفاده از چنین شرایطی و تحمیل چنین راه حل‌هایی خواهد بود. راه حلهایی که در شرایط تداوم و تعمیق کناره‌گیری توده‌ها از صحنه سیاست و نویدی آنها نسبت به نقش مستقل خویش، با توسل به ترکیبات آزمایش شده‌ای از کودتا و مداخله نظامی بر جامعه تحمیل خواهد شد.

و این یک پیش بینی صرف نیست. هم اکنون این واقعیتی است که بصورت یک گرایش محسوس مشاهده می‌شود. هم اکنون صحنه اصلی کشمکش‌های سیاسی را رقابت "اپوزیسیون" بورژوازی امپریالیستی با رژیم آخوندی شکل می‌دهد. به تدریج جبهه گسترده‌ای از بورژوا مخالفین بومی - چه داخل رژیم و چه خارج آن - و امپریالیسم شکل می‌گیرد. و هم اکنون تجزیه و تلاشی دموکراسی خرده بورژوازی در جهات متفاوت این رقابت دیده می‌شود. بخشی از روشنفکران خرده بورژوا، به رغم تمام های و هوی کنونی، همچون کاسه لیسان قبلی، "جناح چپ" ضد انقلاب ملایان را تقویت خواهد کرد. و بخش دیگر می‌رود تا "جناح چپ" ضد انقلاب سرمایه‌داری شود. و البته میان این دو، بخش دلال نیز طبیعتاً وجود دارد و خواهد داشت. بویژه آنکه "سرنگونی" از بالا به ناچار می‌باید بخشی از آنچه سرنگون می‌شود را نیز جذب کند. بدین ترتیب، امید حسابگران ماهر ما به نقش دلالی میان توده‌ها و سرمایه‌داری نیز توهمی بیش نیست. در واقع ضد انقلاب سرمایه‌داری

شاید نیازی به استفاده مستقیم از این قهرمانان را نداشته باشد. تا آن زمان جز خاطره‌ای باقی نخواهد بود و برای سرمایه‌داری استفاده از این خاطره کافیتست.

○○○○○○○○

حسابگران خرده بورژوا که در "فاز نظامی" قهرمانی‌ها نشان داده‌اند، اکنون، در "فاز سیاسی" اهمیت خاصی برای نقش خود بمنزله قیم توده‌ها قایل می‌شوند. نغمه‌های جدیدی بلند شده است. صحبت از "تقصیر" و "مقرر" می‌شود. تو گویی به شکست حسابگری‌ها و ناکافی بودن دل‌آوری‌ها پی برده‌اند. اما، قیم‌ها اظهار می‌کنند که در اصل تقصیر به گردن خود "جنبش" است. گویا آمادگی نداشته و شکستش اجتناب ناپذیر بوده است؛ و در حقیقت دانشمندان فروتن ما همواره این مسأله را می‌دانسته‌اند: "جنبش آماده نبود!"، "جنبش پوپولیستی بود!" "وزنه لایه‌های عقب مانده سنگین بود!"، "توهامات مذهبی عمیق بود!" به عبارت دیگر، "جنبش" به حرف قیم‌های ما گوش نداده است. البته قیم‌های ما سخاوتمندند و علیرغم ناشکری "جنبش" تلاش خواهند کرد تا بهترین آلترناتیو ممکن را برای آن پیدا کنند.

اما آنچه عقب مانده بود خرده بورژوا لیبرالیسم بی‌مایه بود. دانشمندان قهرمان ما بودند که آمادگی نداشتند، توهمات مذهبی‌شان عمیق بود، پوپولیست بودند، بی‌فرهنگ بودند و در رهبری سازمانهای رنگارنگشان وزنه عناصر بی‌مایه سنگین بود. جنبش توده‌ای فرسنگ‌ها از آنان جلوتر رفته بود. کافیتست نگاهی به کارنامه آنان و "رهنمود" هایشان به توده‌ها بیفکنیم. اشتباه توده‌ها در این نبود که به حرف های این دانشمندان گوش ندادند؛ برعکس.

در زمانی که توده‌ها جهت مبارزه انقلابی برخاستند، قیم‌های ما گفتند: "روحانیت مبارز" مترقی است، "جزیی از خلق است" و برای "حفظ وحدت خلق" باید رهبری خمینی پذیرفته شود. و این کمترین تملقی است که گفتند. و نمی‌توانند این تملق گویی‌ها را به حساب "عدم افشای ماهیت روحانیت" بگذارند. حتی قبل از قیام بهمن ماه، شیوه‌های ارتجاعی رهبری خمینی در تحمیل خواست های ملایان به جنبش (تحمیل شعار "حکومت اسلامی" (و سپس "دولت موقت")، در تحمیل اهداف و مسیر حرکت جنبش (جلوگیری از آزادی بیان در تظاهرات توده‌ای و "وحدت" تحمیلی) به نقد آشکار شده بود. اما "روشنفکران" قهرمان ما که خود را به عنوان "چشم و چراغ" توده‌ها جا زده بودند از توده‌هایی که هم خواهان مقاومت و هم آماده مقاومت بودند، مصرا خواستند که تسلیم این رهبری ضد انقلابی شوند.

آیا در زمانی که خمینی "والی" مردم شده بود و نخست‌وزیر و شورای انقلاب و رئیس کمیته تعیین می‌کرد، قیم‌های ما جز اینکه از سهم نبودن در قدرت ناله کنند، حرف دیگری زدند؟ آیا هنگامی که شب بعد از قیام، فرمان خلع سلاح عمومی داده شد، فرماندهان ما نگفتند: "پیش بسوی خانه امام" (آن هم "اگر ایشان بپذیرند")، آیا در دورانی که تحت نام کمیته امام و شورای اسلامی و انجمن اسلامی... قلع و قمع کلیه نهادهای توده‌ای و دموکراتیک آغاز شد، قیم‌های ما اعتراض کردند و توده‌ها را در سازماندهی مقاومت یاری کردند؟ امروزه می‌گویند "جنبش آماده نبود." اما "جنبش" هرگز تسلیم نشد. شکست خورد. منادیان تسلیم همواره "روشنفکران" خرده بورژوا بودند. قهرمان ترنیشان از تظلم طلبی فراتر نرفتند (واقعا) که ما

چقدر دلیر بودیم! ظلم می‌دیدیم و دم بر نمی‌آوردیم!)

در برابر آن "رفراندوم" اسلامی چه مقاومتی انجام دادند و از توده‌ها چه عملی و چه مبارزه‌ای را درخواست کردند که بگویند "جنبش آماده نبود؟" آیا همه این دانشمندان در تحمیل "خبرگان" آخوندی با ضد انقلاب همکاری نکردند؟ آیا همین قهرمانان رئیس جمهوری قلابی را قهرمان مبارزه ضد ولایت فقیه معرفی نکردند؟ (همان کسی که خودش را نمونه "روشنفکر" همان ولایت فقیه معرفی می‌کرد). مگر مجاهدین ما، پس از تظاهرات وسیع علیه ارتجاع، جنبش را به "آرامش" دعوت نکردند؟ آیا اگر یک ماه بعد دست‌سور "مقاومت" دهند (حتی نگویند چگونه مقاومت کنید) و کسی گوش ندهد، این دلیل بر "عقب افتادگی جنبش" است؟

مگر "چپ انقلابی" ما - خیانت پیشگان حرفه‌ای به کنار - "جوخه‌های رزمی" خود را فقط در ذهن و خیال نساخته‌اند؟ پس اگر "جنبش" پیشنهادشان را نپذیرد و جوخه‌های علنی و عملی نسازد، آیا این دلیل عدم آمادگی جنبش است؟

توده‌ها مبارزه کرده‌اند و حتی امروزه نیز که هزاران کشته می‌دهند تسلیم نشده‌اند. قهرمانان و قیم‌ها، "روشنفکران" لیبرال و محافظه‌کار و خرده بورژواهای دلال، حتی قبل از آغاز مبارزه تسلیم شده بودند و امروزه نیز بی‌عملی و فرار خود را به گردن "عقب افتادگی جنبش" می‌گذارند. مهمترین عامل شکست توده‌ها همین‌ها بودند. عقب ماندگی آنها توده را بی‌رهبر، پراکنده، سازمان نیافته و بی‌برنامه ساخته است. جمع بندی نقش این مدعیان انقلاب را می‌توان در تخریب، تفرقه، تضعیف و تخفیف روحیه انقلابی توده‌ها خلاصه کرد.

آنچه شکست جنبش توده‌ای اثبات می‌سازد اینست که "روشنفکران" بی‌مایه و "فقیه‌های خرد، با ستادهای قلابی مقاومت‌های قلابی، فقط به نابود ساختن توان‌های ذخیره توده‌ها کمک می‌کنند و بس. اما، لااقل در این شکست درسهای گرانبها کسب شده است. توده‌ها تجربه کرده‌اند که تاریخ را باید خود بسازند. دیگر نیازی به قیم و قهرمان ندارند. و روشنفکران انقلابی، کسانی که از پیش داورهای خرده بورژوایی بریده‌اند، زمانی خواهند توانست در مبارزه انقلابی نقش داشته باشند که در آموختن این درس اساسی شکست نیز سهیم شوند.

○○○○○○○○

۵

اما دانشمندان خرده بورژوای ما، بر اساس قصه‌هایی تاریخی که نامش را تحلیل مشخص طبقاتی نهاده‌اند، چشم‌اندازهای دلپذیری درباره مرحله بعدی جنبش توده‌ای و نقش خود در پیدایی و پایداری آن ترسیم کرده‌اند. این توهّمات کسانی را که زیر فشار حقایق روشن به واقعیات نزدیک شده‌اند نیز در همان سنخ قهرمانان و قیم‌ها نگه میدارد. رایج‌ترین و در ضمن مضرترین این‌ها داستان ظهور مجدد جنبش خود بخودی ضد رژیم جمهوری اسلامی است که قرار است در اثر تشدید بحران اقتصادی و اجتماعی کنونی و ناتوانی حکومت در پاسخگویی به نیازهای توده محروم و زحمتکش، بزودی پدید آید.

مطابق این سناریو، رژیم جمهوری اسلامی نه تنها نخواهد توانست به خواست‌های ابتدایی پایه‌های توده‌ای خود (مسکن، زمین، کار، ...) پاسخ دهد، بلکه به ناچار تلاش نیز خواهد کرد تا بار اصلی بحران فزاینده را هر چه بیشتر بر دوش توده‌ها بیندازد. از اینرو، بتدریج، پیوند نزدیکی با زمینداری، سرمایه‌داری و امپریالیزم خواهد

بست که ماهیت واقعی آن را آشکار خواهد ساخت و در نتیجه زمینه را برای ظهور مجدد اعتراضات توده‌ای فراهم خواهد کرد. کفایت که انقلابیون دانشمند با تقویت جنبه‌های ضد سرمایه‌داری، ضد زمینداری و ضد امپریالیستی موجود، در تشدید تضادهای رژیم با پایه‌های آن تلاش کنند، تا در وقت مناسب جنبش توده‌ای اعتراضی را تحت رهبری خود بگیرند و انقلاب را به جلو "سوق" دهند. فقط می‌باید با توسل به تاکتیک‌های زیرکانه (نظیر لاس زدن با رژیم و یا دور شدن موقتی از صحنه)، علیرغم تناسب قوای نامساعد فعلی، خود را "در بطن جریانات" حفظ کرد.

اما "در بطن جریانات" اوضاع به گرایش دیگری تمایل نشان می‌دهد. تشدید بحران کنونی راه‌حل‌های سرمایه‌داری را تقویت می‌کند. به شکرانه رهبری مدبرانه انگل سالاران معمم، با پیدایش ارتش عظیم ذخیره کار و تخریب گسترده سرمایه ثابت، زمینه برای افزایش نرخ سود (حل بحران و رونق مجدد سرمایه‌داری) نیز فراهم شده است. چنانچه راه حل انقلابی سوسیالیستی بحران مسدود بماند، باز تولید نظم سرمایه‌داری قطعی است. فقط مساله زمان است. بنابراین، توده‌هایی که قرار است با وخامت اوضاع و بر ملا شدن نقش اصلی حاکمیت ملایان به طرف انقلاب "سوق" داده شوند، در شرایط فقدان راه حل انقلابی، اسیر عقب مانده‌ترین نوع لیبرالیزم بورژوایی خواهند شد. قهرمانان و قیم‌های ما نیز خود را در موقعیتی غیر از آنچه تصور می‌کنند خواهند یافت: در شرایطی که انگل سالاری آخوندی به ورطه سقوط می‌رود، آنها خود را تنها مدافع آن خواهند دید.

بحران انقلابی سالهای ۲۵-۵۵ تنها یک راه حل اجتماعی داشت: استقرار توأم اقتصاد با برنامه و دموکراسی مستقیم توده‌ای. این راه حل به دست آخوندهای وا پس‌گرا مسدود شد. بدین ترتیب جامعه به عقب رفته است و تبدیل بورژوایی امپریالیستی - ترمیم لیبرالی پارلمانی دولت استبدادی - که در ابتدا در برابر قدرت توده‌ها مفلوک به نظر می‌رسید، امروزه می‌تواند در لباس "ناجی" ظاهر شود. زمینه سیاسی و اقتصادی به نفع آن تغییر کرده است. قهرمانان و قیمان حسابگر ما با "تقویت جنبه‌های ضد امپریالیستی" فقیه ولی امر، در واقع، توده‌ها را آماده پذیرش بختیاری بی‌اختیار و آریانا‌های "لیبرال" ساخته‌اند. "ضد امپریالیزم" واپس‌گرا به علاوه سرکوب دموکراسی مساوی است با بازگشت به روال عادی سرمایه‌داری و نه ظهور جنبش خود بخودی.

روشنفکران خرده بورژوا، که خود در لباس قهرمان و قیم در واقع کاریکاتورهای فقیه ولی امرند، نمی‌توانستند در مقام مبارزه با نظام ولایت فقیه در آیند. برداشت خود آنان از مقوله "رهبری" از پرستش نقش "پیشوا" فراتر نمی‌رود. روابط میان خودشان بازتاب مستقیم نظام پوسیده طبقاتی است. اما رهبری امری است اجتماعی که می‌باید توسط طبقه‌ای اجتماعی و براساس تشکیلاتی توده‌ای تحقق پذیرد. حد اعلای فهم خرده بورژواهای رادیکال از رهبری اجتماعی همانا رهبری اجتماع متمیز شده توسط حزب بوروکراتیک و پیشواست - ولایت فقیه یکی از انواع همین رهبری‌هاست. توده‌ها در عمل نشان دادند که از این دانشمندان به مراتب پیشرفته‌تر هستند. نطفه‌های دموکراسی مستقیم توده‌ای (شوراها) در میان اقشار و طبقات مختلف زحمتکش و ستمدیدگان (کارگران، دهقانان، سربازان، جوانان، بیکاران و تهیدستان) شکل گرفت. اقدامات خود انگیخته در جهت ایجاد شوراهای سراسری و اتحاد انجام پذیرفت و حتی گرایش‌های مهمی در جهت رهبری جامعه درون طبقه کارگر ایران دیده شد. اما کلیه این دست آوردها از میان رفت و

فرماندهان انقلاب که خود کوچکترین اعتقادی به دموکراسی توده‌ای نداشتند، در این تخریب بی‌نقش نبودند. اگر امروزه، توده‌ها به سوی محدودترین شکل لیبرالیسم بورژوایی تمایل نشان دهند، نباید مایه‌تجرب گردد. واقعیت اینست که هنگامی که امید به نظام شورایی از میان برود، لیبرالیسم بورژوایی از پوپولیسم روشنفکران خرده بورژوای ما دموکراتیک‌تر است.

جامعه ایران قوانین ویژه خود را ندارد. در این جا نیز نظیر تمام جوامعی که رشد سرمایه‌داری معینی بخود دیده‌اند، تنها طبقه اجتماعی که قادر به حل تکالیف انقلاب اجتماعی و متحد ساختن کلیه زحمتکشان و ستمدیدگان است، طبقه کارگر است. این طبقه می‌باید آمادگی سیاسی و تشکیلاتی برای تسخیر و حفظ قدرت دولتی را داشته باشد. و این تنها زمانی میسر است که تشکیلات کارگری توده‌ای دموکراتیک (شوراها) بتوانند در عمل و در مبارزه نقش اجتماعی خود را در رهبری سایر زحمتکشان نشان دهند. تجربه عملی انقلاب به بحث‌های مبتدل روشنفکران خرده بورژوا درباره عدم آمادگی طبقه کارگر ایران خاتمه داد. اثبات آمادگی شرایط عینی اقتصادی و اجتماعی برای رهبری انقلابی کارگری دیگر فقط یک مسأله تئوریک نیست. طبقه کارگر ایران در عمل این مسأله را اثبات کرده است. "فرماندهان" انقلاب فراموش کرده‌اند، آنچه کمر رژیم شاهنشاهی را شکست اعتصابات سیاسی کارگری بود، نه اعتراضات طلاب حوزه علمیه قم؛ و آنچه به تظاهرات اعتراضی خصلتی توده‌ای بخشید، وجود شرایط اعتصاب عمومی بود و نه اعتقادات مذهبی مردم. کمیته‌های اعتصاب و کارگران اعتصابی مهمترین عامل بسیج توده‌ای بودند و نه شبکه مساجد و باندهای ملایان.

عاملی که طبقه کارگر ایران را در امر رهبری انقلاب ناتوان ساخت عدم آمادگی طبقه نبود. بلکه فقدان استراتژی انقلابی برای تسخیر قدرت، پراکندگی پیشگام پرولتاریا و خرابکاری روشنفکران خرده بورژوا اجازه نداد که طبقه کارگر به گرد برنامه انقلابی و تشکیلات سراسری شورایی متحد گردد و قدرت اجتماعی خود را به نمایش بگذارد. در برابر قدرت ضد انقلاب، قدرت طبقه کارگر و متحدینش شکل نگرفت، از اینرو، راه حل اجتماعی دیگر، یعنی راه حل بورژوا لیبرالیستی، به تدریج، با خوابیدن گرد و غبار جنبش توده‌ای، مستولی می‌گردد.

۶

پس، اکنون چه وظایف سوسیالیستهای انقلابی و پیشگامان پرولتری چیست؟ چگونه می‌توانیم مقاومت توده‌ای علیه ضد انقلاب را سازمان دهیم؟ و برای پیشبرد امر انقلاب کدام وظایف اساسی اند؟ وظایف ما همان است که قبلاً بود. مگر ما وظایف خود را در دوره قبل انجام داده‌ایم؟ نخست باید از دیدگاههای قهرمانان و قیم‌های خرده بورژوا بنریم. وظیفه ما سازمان دادن و ساختن انقلاب نیست. انقلاب را توده‌ها می‌سازند. وظیفه ما سازمان دادن خود و آماده ساختن خود برای انقلاب است، واقعیت اینست که انقلاب زخدادی ما آماده نبودیم. اعتصابات عمده بورژوازی را شکست دادیم. استراتژی انقلابی روشنی وجود نداشت. پیشگام انقلابی سازمان یافته نبود و پایه‌های کارگری برنامه انقلابی انگشت شمار بودند. این وظایف کماکان در دستور روزند. وظیفه تغییری نکرده است (البته طریقه انجام آن با گذشته متفاوت است). وظیفه تاریخی تدوین استراتژی انقلابی سوسیالیستی و سازماندهی پیشگام انقلابی پرولتری

با جزر و مد جنبش تغییر نمی‌کند. در ایران انجام این وظیفه هنوز کامیاب اولیه در جا می‌زند.

شکست جنبش توده‌ای نشان داد که استراتژی انقلابی میان سوغات‌های ارزانی که روشنفکران بی‌مایه خرده بورژوا از شرق غرب به ارمغان آورده‌اند پیدا نخواهد شد. تدوین آن مطالعه، تحقیق مجادله و تجربه لازم دارد و تلاش عملی در سازماندهی واقعی پیشگام کارگری نیز تنها محک جدیت آن است. در دوره قبلی، دوران مبارزات انقلابی توده‌ای، پیروزی در انجام این وظایف ممکن بود. اما، واقعاً نشان داد که ما حتی در حد شناخت اهمیت وظایف اساسی خود آمادگی نداشتیم. چنانچه دست کم این درس آموخته شود هنوز هم می‌تواند به نتایج مهمی دسترسی یافت. با سپری شدن دوران جنبش توده‌ای انجام وظایف انقلابی ما غیر ممکن نشده است. این دوره عناصر پیشگام با تجربه‌ای را به جا گذارده است که می‌توانند و می‌باید در جهت انجام این وظایف سازمان یابند. اگر سرعت در عمل و جدیت در کار نباشد، نیز از دست خواهد رفت.

اما انجام وظایف ما نمی‌تواند از جدال طبقات جدا باشد. تدوین استراتژی و شکل پیشگام باید در شرایطی انجام گیرد. مبارزه سیاسی طبقاتی به سطح سرنگونی دولت ولایت فقیه ارتقاء یابد. است. بخاطر فقدان رهبری انقلابی طبقه کارگر، در حال حاضر، بورژوازی لیبرال تنها نماینده این صحنه است. اما ورشکستگی راه حل سرمایه‌داری با ورود طبقه کارگر به صحنه مبارزه سیاسی به یک با آشکار خواهد شد. علیرغم شکست جنبش توده‌ای، حالت انفجار پذیر جامعه از میان نرفته است. چنانچه طبقه کارگر بتواند در مبارزه سیاه جهت سرنگونی دولت قدم‌های مشخص و عملی بردارد، تاثیر آن توده‌ها فوری و چشم گیر خواهد بود. و این تنها راه مقابله با حملات رژیم حاکم و پیشگیری از ضد انقلاب سرمایه‌داری است که در کم نشسته است. قدرت ضد انقلاب بورژوایی در دوران بعدی، رابطه معکوس با میزان مبارزات سیاسی کارگری ضد ولایت فقیه امروزی دارد. این مبارزات شکل بگیرند و اگر طبقه کارگر قدرت خود را نشان ندهد نه تنها مقاومت جدی علیه ترور و خفقان آخوندی صورت نخواهد گرفت بلکه رژیم بعدی سرمایه‌داری نیز برای دوره‌ای طولانی نظم ارتجاعی خود را بر جامعه حاکم خواهد کرد.

آیا طبقه کارگر ایران در موقعیتی هست که بتواند در مبارزات برای سرنگونی دولت ولایت فقیه شرکت کند؟ آری! با استفاده از این اعتصاب عمومی سیاسی می‌تواند حتی رهبری این مبارزات را در دست بگیرد. آیا طبقه کارگر ایران قدرت سازماندهی اعتصاب عمومی را اختیار دارد؟ در حال حاضر خیر! ولی می‌تواند این قدرت را پیدا کند. بستگی به تلاش و مبارزه دارد. از پیش نمی‌توان پاسخ قطعی داد. چگونه با ساختن کمیته‌های عمل مخفی در کارخانجات مختلف (به ویژه واحدهای مهم از نظر قدرت اقتصادی و از نظر اهمیت تبلیغاتی) و تبلیغ ضرورت اعتصاب عمومی در مرحله معینی از رشد نفوذ این کمیته‌ها و براساس ایجاد هماهنگی میان آنها می‌توان قدم‌های عملی در راه تحقق ساختن اعتصاب عمومی سیاسی را برداشت. آنچه مسلم است در تمام کارخانجات ایران به تعداد کافی کارگر مبارز و انقلابی برای ساختن این کمیته‌ها وجود دارد. آنچه وجود ندارد اتحاد عمل است و استراتژی انقلابی. و آن مانع تحقق این دو است همانا "روشنفکران بی‌مایه" خرده بورژوا محافل و احزاب رنگارنگ آنهاست. حتی شناخت سطحی اوضاع سیاسی کنونی نشان می‌دهد

عملی ساختن این برنامه مبارزه از طریق هیچ یک از تشکیلات موجود به اصطلاح انقلابی و به اصطلاح کارگری میسر نیست. اما اگر کارگران انقلابی این سازمانها در عمل ساختن کمیته‌های کارخانه متحد شوند، به سرعت میتوان دهها، بلکه صدها، کمیته عمل ساخت. به علاوه اکثریت کارگران مبارز و انقلابی عضو هیچ یک از سازمانهای موجود نیستند. ایجاد چند نمونه می‌تواند راهنمای عمل این گونه کارگران گردد. آیا بهتر نیست "سازمانهای انقلابی کارگران" با یکدیگر متحد شوند و این برنامه را عملی سازند؟ چرا. اما چنین سازمانهایی وجود ندارند والا تا کنون این کار را انجام داده بودند. و وحدت تشکیلاتی بین سازمانهای موجود در شرایطی که همگی گجج و متلاشی شده‌اند، نه تنها میسر نیست، بلکه، در صورت امکان، اشکالات را دو صد چندان خواهد کرد. و در ضمن بی خطر نیز نیست. اگر این سازمانها اهمیت وحدت را درک می‌کنند، بگذار اول در سطح وحدت برای عمل مشخص نشان دهند. بگذار به اعضای کارگر خود رهنمود دهند که برای ایجاد کمیته‌های عمل کارخانه با کارگران انقلابی دیگر وارد اتحاد عمل شوند. پس اختلافات عقیدتی و برنامه‌ای چه می‌شود؟ با رعایت اصل اساسی و مرکزی دموکراسی کارگری اختلافات به بحث گذاشته خواهند شد و اتحاد عمل و تجربه مشترک زمینه را برای رفع واقعی این اختلافات فراهم خواهد کرد.

بنابراین وظایف سوسیالیستهای انقلابی روشن است: مبارزه در راه ایجاد رهبری انقلابی کارگری که بر اساس دو پایه اصلی تدوین استراتژی انقلابی سوسیالیستی و ایجاد تشکیلات پیشگام کارگری بنا خواهد شد و بر اساس تدارک عملی زمینه‌های تحقق اعتصاب عمومی سیاسی کارگری انجام خواهد یافت. بدون فعالیت جدی در راه تدوین استراتژی انقلابی و ایجاد تشکیلات پیشگام، حتی اگر اعتصاب عمومی کارگری خود انگیزه نیز تحقق یابد، مقابله با ضد انقلاب سرمایه‌داری و استیلای رژیم بورژوازی غیر ممکن خواهد بود. و بدون مبارزه جدی برای ساختن کمیته‌های عمل‌کرد کارگری و سازمان دادن اعتصاب عمومی سیاسی هیچ برنامه و تشکیلاتی به جایی نخواهد کشید. گرایش‌های موجود سوسیالیستی می‌باید با گسترده ساختن هر چه بیشتر اتحاد عمل به گرد شعار مشخص اعتصاب عمومی سیاسی و با ایجاد ارگان بحث علنی و سراسری بر طبق اصول دموکراسی کارگری، انجام و وظایف فوق را آغاز کنند. پیروزی این مبارزه را از قبل نمیتوان تضمین کرد. اما آنچه در این راه بسازیم از دست رفتنی نخواهد بود. هر کسی، در هر جایی که هست، می‌باید تعهد خود را به جنبش انقلابی طبقه کارگر در ضمن انجام این وظایف علمی اثبات کند.

○○○○○○○○

طبقه کارگر، در شرایط مشخص و ملموس کنونی ایران، ساختن کمیته‌های اعتصاب و سازماندهی اعتصاب عمومی سیاسی (با هدف نهایی سرنگونی دولت ولایت فقیه، استقرار قدرت شوراهای کارگران، دهقانان، سربازان، ... و انتخابات مجلس مؤسسان انقلابی و دموکراتیک) را ضروری می‌سازد. بنابراین، چنانچه "سانترالیزم دموکراتیک" هر سازمانی در تضاد با وحدت عمل در کمیته‌های کارخانه و دموکراسی کارگری در ارگان مروج و سازمانده سراسری است، این ضرورت نیست که می‌باید نقض شود. وحدتی که بر اساس استراتژی مشخص و روشن انقلابی نباشد (که در این گونه سازمانها نیست) فقط می‌تواند با بوروکراتیزم و پدر سالاری باز تولید شود. سانترالیزم‌های "دموکراتیک" متکی بر چنین وحدت‌هایی، همانا بهتر که به سرعت شکسته شوند.

دوران کنونی، دوران مبارزه در راه ایجاد گروه‌بندی جدیدی از سوسیالیست‌های انقلابی است. یعنی از کسانی که قادر باشند وظایف کنونی را انجام دهند. یعنی کسانی که حاضرند، و توانایی آن را نیز در خود می‌بینند، که برای مبارزه جدی در راه تسخیر قدرت توسط طبقه کارگر و در راه سوسیالیسم، تشکیلات، محافل، اخلاقیات و پیش داوری‌های خرده بورژوازی خود را رها کنند و از صفر آغاز کنند. خط صفر! خط یادگیری، تحقیق، بحث و مبارزه. خط کسانی که در راه تحقق یافتن اعتصاب عمومی سیاسی متحد شده‌اند و اصل دموکراسی کارگری را بنیاد اصلی این وحدت می‌دانند. فضل فروشان بی فرهنگ و فرد گرایان خرده‌بورژوا به کار جنبش انقلابی کارگری نخواهند آمد.

ت ۶۰/۱۱/۲۴

اتحاد! انقلاب! سوسیالیزم!